
سرچشمه‌های اجتماعی انقلاب ایران، اثر میثاق پارسا، ۱۹۸۹.
Social Origins of the Iranian Revolution, By: Misagh
Parsa, Rutgers University Press, (1989).

تحقیقات عرضه شده درباره انقلابات عمدتاً می‌کوشند تا در قالب یک چارچوب تحلیلی به درک شرایط بروز تحولات انقلابی و پیامدهای آن مدد رسانند. در این راستا محققان مختلف با برگزیدن رهیافت‌هایی گوناگون سعی در تقسیم‌بندی انقلابات و رده‌بندی علل موجد آن‌ها را داشته‌اند. تفکیک انقلابات به دو نوع اجتماعی و سیاسی و تمایز قایل شدن میان علل کوتاه‌مدت، میان‌مدت و درازمدت (یا ساختاری) و توجه داشتن به تنوع انقلابات از جمله دستاوردهای نظری قابل اشاره در این زمینه می‌باشد.

از آن‌جا که انقلاب‌ها در زمره آن پدیده‌هایی هستند که کثرت وقوع ندارند و اصولاً پیش‌بینی حادث شدن آن‌ها با مشکلات آشکاری روبه‌روست، کار نظریه‌پردازی پیرامون انقلاب نیز بعضاً با دشواری‌هایی مواجه بوده است. علاوه بر این، تفاوت شرایط ساختاری وقوع انقلاب‌ها و تفاوت‌های ملموس در نتایج اقدامات انقلابی، کار تدوین یک نظریه عمومی در این‌باره را سخت‌تر نموده است. این‌همه در کنار اظهارنظرهای ارائه شده در مورد سپری شدن عصر انقلاب‌های بزرگ، حوزه جامعه‌شناسی انقلاب را در معرض چالش‌های تازه قرار می‌دهد. از نکات قابل توجه در بحث از انقلاب‌ها، پیوند این پدیده اجتماعی با گستره قابل توجهی از

علائق و ارزش‌هایی است که در جریان تحولات انقلابی در معرض شک و تردید قرار می‌گیرند و بدیل‌هایی برای آن‌ها ارائه می‌شود. این امر در پیوند با شرایط پیش‌گفته می‌تواند تحلیل‌های انجام‌گرفته از وضعیت‌های انقلابی را در معرض این انتقاد قرار دهد که از دامن ارزش‌دآوری‌ها رهایی نیافته‌اند و جانبدارانه عرضه‌گردیده‌اند. با این‌همه، تلاش نظریه‌پردازان انقلاب اکنون فهم برداشت ما را از دگرگونی‌های سریع اجتماعی عمق بخشیده و دستاوردهای قابل توجهی را به ارمغان آورده است. این دستاوردها با بروز هر انقلابی در بوتۀ نقد قرار گرفته‌اند و پالایش یافته‌تر و منزه‌تر صورت‌بندی شده‌اند. علاوه بر این، دسترسی به شواهد تازه به‌دست آمده در مورد وقایع انقلابات پیشین، غالباً به تقویت برخی مواضع نظری در برابر برخی دیگر کمک نموده است.

با وقوع انقلاب اسلامی ایران نیز دامنه قابل توجهی از تحلیل‌ها در مورد زمینه‌ها و علل پیدایش شرایط این انقلاب بیان شده و از جمله برخی علاقه‌مندان را در جهت تنظیم دیدگاهی کلان برای تحلیل تحولات و دگرگونی‌ها در جهان سوم ترغیب نموده است. کتاب مورد بحث در این نوشتار نیز می‌کوشد تا از رهگذر فراهم ساختن زمینه‌هایی نظری برای ارائه برداشتی واقع‌بینانه و علمی از پدیده انقلاب به‌طور عام، وقوع انقلاب اسلامی را در بستر تحولات کشورهای در حال توسعه مورد بررسی قرار دهد.

ساختار کتاب: کتاب مورد بررسی در سه بخش و ده فصل تنظیم‌گردیده است:

بخش اول: مقدمه و زمینه

فصل اول: تعبیرهای از انقلاب

فصل دوم: سیاست قدرت

فصل سوم: سیاست‌های تمرکزگرایانه دولتی

بخش دوم: بسیج و انقلاب

فصل چهارم: بازار

فصل پنجم: اتحادهای پاییزی

فصل ششم: مبارزان سکولار

فصل هفتم: مسجد و نیروهای اسلامی

بخش سوم: نتیجه‌گیری

فصل هشتم: سقوط نهایی

فصل نهم: تضادهای درون جمهوری اسلامی

فصل دهم: نتیجه‌گیری

نویسنده در مقدمه کتاب چنین می‌نویسد: «من در صدد ارائه توضیح در مورد علل اجتماعی انقلاب ایران بوده‌ام. در اغلب حالات، انقلاب و پیامدهایش به‌عنوان اموری غیرمعمول، خیره‌کننده و بسیار پیچیده ظاهر می‌شود. اما من در خلال سال‌ها نسبت به تبیین‌های رایج در مورد انقلاب بدبین شده‌ام. برخی محققان تضادهای انقلابی در ایران را در قالب واکنش‌هایی به نوسازی توضیح داده‌اند، نوسازی‌ای که ساختارهای اجتماعی سنتی را تضعیف کرد و موجب بی‌هنجاری شد. این تبیین‌ها قانع‌کننده نیستند زیرا بسیاری از مشارکت‌کنندگان در انقلاب بر آزادی سیاسی، عدالت اجتماعی و رفع سلطه خارجی تأکید داشتند... بر همین سیاق، پارسا به رد آن دسته از تحلیل‌هایی می‌پردازد که انقلاب را حاصل توسعه اجتماعی، اقتصادی و پیدایش طبقات جدید حاصل از آن قلمداد نموده‌اند. همچنین او ادعای آن نظریه‌پردازانی را که تضادهای انقلابی را در قالب بنیادگرایی اسلامی توضیح داده‌اند نابسند قلمداد می‌کند. بدین ترتیب پارسا می‌کوشد به واقعیت پیچیده‌ای اشاره کند که در قالب تحلیل‌های ساده نمی‌گنجد. او در این راستا از اواسط دهه ۱۹۷۰ بر روی تدوین یک نظریه عمومی درباره انقلاب و تضاد سیاسی کار کرده است که بتواند برای کشورهای جهان سومی معاصر به کار آید.

کتاب مورد بحث با اشاره به یک نظریه ساختاری در مورد کنش جمعی و انقلاب بر ساختار اجتماعی ایران متمرکز می‌شود، ضمن آن‌که کنش‌ها و کنش‌های متقابل همه مشارکت‌کنندگان عمده در تضادهای انقلابی را نیز مدنظر دارد. حاصل کار او کتابی است که در آن به بسیج و کنش‌های جمعی گروه‌ها و طبقات مختلف در قبل، طول و بعد از سقوط حکومت استبدادی به‌طور قابل توجهی پرداخته شده است. در واقع نتایج این کتاب به پارسا کمک کرده است تا ضمن فراهم ساختن شرایطی برای فهم بهتر از تحولات انقلابی به‌طور عام و انقلاب ایران به‌طور خاص، در مسیر مطالعه تطبیقی انقلاب‌ها نیز گام بردارد، امری که او در کتاب بعدی خود تحت عنوان دولت‌ها، ایدئولوژی‌ها و انقلابات اجتماعی (تحلیلی تطبیقی از انقلابات ایران، نیکاراگوئه و فیلیپین) بدان اهتمام ورزیده است.

شرحی از محتویات کتاب: نویسنده فصل اول کتاب را با نقد تبیین‌های پیشین در مورد انقلاب ایران آغاز می‌کند و نظریه ساختاری بدیلی در مورد توسعه اقتصادی و تضاد اجتماعی ارائه می‌کند. به‌نظر پارسا بیشتر محققانی که کوشیده‌اند تا به توضیح انقلاب ایران بپردازند، از برخی اشکال مدل فروپاشی اجتماعی سود جسته‌اند. برای مثال، مجید تهرانیان در کتاب *انقلاب و ارتباطات در ایران* (۱۹۸۰) استدلال می‌کند که نوسازی متضمن یک ناگواری سه جانبه برای ایران بود: کاهش همبستگی در جامعه سنتی، ایجاد نخبگانی با فرهنگ متفاوت و رواج یک فرهنگ مصرفی. اما نظام نتوانست اثرات متفرق‌ساز این نیروها را جذب کند. جرال‌دگرین نیز در

کتاب *ریشه‌های انقلاب ایران* به ایجاد انفکاک میان توسعه اقتصادی و سیاسی و تنش حاصل از آن اشاره دارد. در همین راستا نویسنده به آرا و نظرات ناصر ممیز، امین سایکل، گری سیک و نیکی کدی اشاره می‌کند.

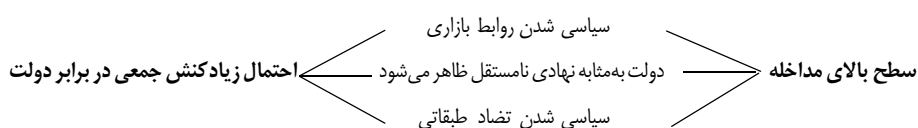
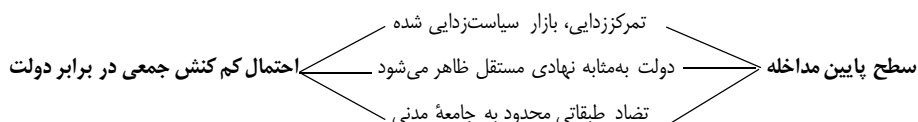
خط دوم تبیین‌های ارائه شده در مورد انقلاب ایران، مدل‌های مبتنی بر جنبش اجتماعی را پی می‌گیرند و اهمیت اصلی را به ارزش‌های مذهبی و اقتدار مشروع روحانیت می‌دهند. برای نمونه، تداوم سکاچپول و سعیدارجمند از چنین رهیافتی سود می‌جویند. پارسا پس از آن به ارائه یک مدل ساختاری برای تبیین انقلاب ایران در متن جنبش‌های انقلابی جهان سوم می‌پردازد. این مدل بر اهمیت دولت و طبقات اجتماعی در ایجاد جنبش‌های اجتماعی تأکید دارد و به تحلیل رابطه میان سیاست‌های اقتصادی دولت و تضادهای اجتماعی می‌پردازد. علاوه بر این، مدل مزبور به ظرفیت گروه‌های سیاسی برای انجام دادن کنش جمعی و توانایی طبقات اجتماعی برای شکل دادن به این ائتلاف‌ها و تثبیت موقعیت آن‌ها در مقابله با حکومت متمرکز می‌شود. بدین سان او می‌کوشد تا از رهگذر مدنظر قرار دادن عوامل ساختاری همچون فشارهای بین‌المللی و اقتصاد سیاسی دولت، تضادهای سیاسی و پیامدهای احتمالی آن‌ها را توضیح دهد. به نظر پارسا انقلاب اجتماعی یکی از نتایج تضاد اجتماعی است (در کنار نتایجی چون اصلاح، سرکوب و انفعال) و یک نظریه جامع باید شرایطی را که منجر به نتایج دیگر می‌شود نیز بازگو کند.

نویسنده متذکر می‌شود که دو عامل ساختاری در وقوع کنش جمعی و نتایج حاصل از آن اهمیت وافر دارند: پیوند میان ساختارهای سیاسی و اقتصادی و سطح همبستگی میان ساختارهای سیاسی و اقتصادی از یک طرف و سطح همبستگی و تثبیت روابط میان گروه‌های مؤثر مخالف. از ترکیب این دو عامل جدول زیر را که نشان‌دهنده وضعیت تضادها در شرایط مختلف و نتایج متفاوت آن‌هاست می‌توان ترسیم کرد:

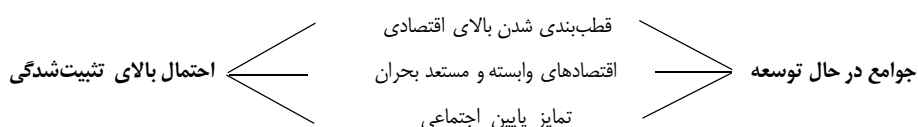
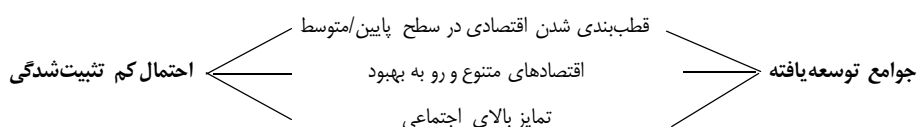
سطح مداخله دولتی		سطح همبستگی و تثبیت روابط
بالا	پایین	
تضاد طبقات در برابر دولت	تضاد طبقات با یکدیگر	پایین
منازعات اجتماعی برای تصرف قدرت دولتی	منازعات عمومی برای اصلاحات اجتماعی	بالا

از سوی دیگر، متغیر مداخله دولتی گستره تأثیر دولت نسبت به تأثیر نیروهای بازار را مشخص می‌سازد. با در نظر داشتن این نکته که اندازه مداخله دولت تابعی است از میزان مالکیت

و سرمایه‌گذاری دولت در اقتصاد به‌خصوص در بخش‌های اصلی، میزان کنترل آن بر منابع مالی، میزان تخصیص سرمایه به گروه‌های حاضر در بلوک قدرت، میزان انحصارگری دولت در محدودسازی مبادلات خارجی و میزان سرکوب طبقه کارگر توسط دولت، می‌توان نمودارهای زیر را که حاصل مرتبط ساختن سطوح مداخله دولتی در تراکم سرمایه و ماهیت کنش جمعی می‌باشد ترسیم نمود:



پارسا همچنین با مد نظر قرار دادن سطح توسعه‌یافتگی، ارتباط آن با ساختار اجتماعی و اقتصادی و میزان تثبیت روابط ساختاری را در قالب نمودارهایی مشخص می‌سازد:



نویسنده در فصل دوم طرحی در مورد تضادهای سیاسی ایران در طول قرن بیستم به‌خصوص دوره قبل از سقوط حکومت استبدادی ارائه می‌کند. به اعتقاد پارسا بسیاری از تضادهای اجتماعی و سیاسی که جهان سوم را در قرن بیستم تکان داده‌اند، با برآمدن و بسط سرمایه‌داری غربی، امپریالیسم و دموکراسی پارلمانی مشروط گردید. از سوی دیگر، صنعتی شدن غربی و نظام‌های پارلمانی مردم را برمی‌انگیزند تا در سایر قسمت‌های جهان، به توسعه

اقتصادی و حقوق سیاسی صوری برسند. در ادامه فصل دوم، نگارنده کتاب به مرور حوادث ایران در طی قرن بیستم -اصلاحات ارضی، سیاست‌های حکومت و وقایع سیاسی همچون مشروطه و کودتای ۲۸ مرداد، انقلاب سفید و...- می‌پردازد.

فصل سوم کتاب به تحلیل سیاست‌های اقتصادی حکومت پهلوی اختصاص دارد، سیاست‌هایی که آغازگر تضادهای انقلابی می‌تواند تلقی شود. در این فصل موضوعاتی چون رابطه نفت با سیاست‌های تمرکزگرایانه دولت، توسعه نامتوازن و رواج نابرابری‌های اجتماعی، و شکاف میان مناطق مختلف کشور مدنظر قرار گرفته‌اند (برای مثال در طی سال‌های ۱۹۶۸-۱۹۷۳ استان‌های اصفهان و یزد ۱۷/۷ درصد هزینه‌های دولت را به خود اختصاص می‌داده‌اند در حالی که سهم استان‌های سیستان و کرمان از هزینه‌های دولت تنها ۱/۱ درصد بوده است). بدین ترتیب از آغاز پاییز سال ۱۹۷۷، گروه‌های شهری در ایران شروع به بسیج و درگیر شدن در کنش‌های جمعی در برابر دولت نمودند و به تدریج طبقات اصلی وارد منازعه شدند، طبقاتی همچون بازاریان، کارگران صنعتی، کارمندان حرفه‌ای و یقه سفید، روحانیت و روشنفکران.

در بخش دوم که شامل چهار فصل است، نویسنده به توضیح تضاد میان دولت و طبقات اجتماعی خاص و آن سازمان‌های سیاسی می‌پردازد که بسیج آن‌ها وضعیتی انقلابی را به وجود آورد. از این رو او به شرح حمله‌های صورت گرفته از سوی تجار، صنعت‌گران، کارگران صنعتی و یقه سفید، سازمان‌های سکولار و روحانیت به دولت می‌پردازد و نقش ایفا شده به وسیله هر گروه یا طبقه در جریان تضادهای سیاسی را به طور عمیق ارزیابی می‌نماید. فصل چهارم کتاب به شرح تضادهای بازاریان و دولت و هم‌سویی آن‌ها در برخی خواسته‌ها با نیروهای ملی‌گرا، روحانیت و... اختصاص دارد و در طی فصل پنجم فعالیت‌های انقلابی کارگران صنعتی و کارمندان یقه سفید مورد بررسی قرار می‌گیرد و به مواردی همچون اعتصاب سراسری معلمان در می ۱۹۶۱، شورش کارگران در دهه ۱۹۷۰ و نقش کارگران صنعت نفت و... اشاره می‌شود. نویسنده در این فصل متذکر می‌شود که کارگران در مقایسه با بازاریان فاقد یک شبکه ارتباطی ملی و نیز منابع مستقل مالی بوده‌اند.

فصل ششم به شرح فعالیت‌های مخالفان سکولار رژیم می‌پردازد و پارسا در این باره می‌نویسد: در بیشتر انقلابات مدرن، روشنفکران سکولار نقش‌های رهبری‌کننده در منازعات را در جهت تأسیس جوامع سالم و عقلانی بازی کرده‌اند. از آن‌جا که آن‌ها اغلب به نحوی فعال مشوق تغییرات اجتماعی و کنش جمعی فعالانه بوده‌اند، مواضعی مسلط و فائق در بیشتر جنبش‌های اجتماعی داشته‌اند. اما در ایران منازعه‌جویان سکولار برخلاف همتایانشان در

انقلاباتی نظیر روسیه، کوبا و نیکاراگوئه، در رسیدن به رهبری در انقلاب شکست خوردند، اگرچه در آغاز نمودن تضادهای انقلابی در طی سال‌های ۱۹۷۷-۱۹۷۹ نقش اصلی را داشتند. در فصل هفتم عملکرد نیروهای اسلامی تحلیل می‌شود. پارسا معتقد است چالش میان حکومت و اعضای اجتماع مذهبی در کشورهای در حال توسعه اغلب با سطوح بالای دخالت دولتی در تراکم سرمایه و صنعتی شدن در قرن بیستم به وجود آورده است. او می‌افزاید حکومت‌های جهان سومی به شدت متکی بر منابع خارجی و به خصوص تکنولوژی وارش‌های غربی بوده‌اند و از این رو اتکای آن‌ها بر اتحادها و حامیان داخلی کاهش یافته است. در مجموع ترویج تغییرات اجتماعی با مدیریت دولتی و نیز زوال ائتلاف سنتی طبقه بالای زمین‌دار و روحانیت، در پیوند با وابستگی فزاینده حکومت‌ها به منابع خارجی، اغلب واجد تأثیرات نامطلوبی برای روحانیت بوده و منجر به تغییر قدرت و جایگاه نهادهای مذهبی گردیده است. در نتیجه بخش‌هایی از روحانیت ممکن است به مخالفت با حکومت اقدام کنند و در هنگامه‌های تضاد، ائتلاف‌هایی میان آنان و جنبش‌های سکولار که درصدد انقلاب و تغییرند به وجود آید. پارسا با این مقدمه وارد مورد خاص ایران می‌شود و معتقد است با استخراج فزاینده نفت در قرن بیستم، منابع حکومتی بسط یافتند و ایران به نحو فزاینده‌ای به بازار جهانی مرتبط گشت و پیوند حکومت و طبقات سنتی سست شد.

پارسا تأکید می‌کند که هدف او در طی این فصول نه صرفاً فراهم آوردن یک توضیح تاریخی بلکه طرح نمودن آن عواملی است که ماهیت و زمان کنش‌های جمعی این طبقات و تمایلات سیاسی آن‌ها را مشخص می‌سازند. متغیرهای خاصی که بسیج و کنش جمعی را شکل می‌دهند شامل منافع، سازمان، منابع، ساختارهای فرصت و احتمال شکل‌گیری ائتلاف با دیگر گروه‌ها و طبقات است. در واقع ترکیب این عوامل ما را قادر خواهد ساخت تا به تحلیلی منسجم و منطقی از بسیج طبقات و گروه‌های مختلف در انقلاب ایران دست یابیم.

در بخش آخر نویسنده می‌کوشد تا جمع‌بندی نهایی خود را از علل و پیامدهای تضادهای انقلابی در ایران ارائه کند و تداوم برخی از این تضادها را در دوران پس از انقلاب مورد بررسی قرار دهد. در فصل هشتم و تحت عنوان «سقوط نهایی»، پارسا به مجموعه حوادثی اشاره می‌کند که راه به ایجاد حاکمیت دوگانه و نهایتاً سقوط حکومت می‌برد. فصل نهم به بررسی تضادهای دوران پس از انقلاب اختصاص دارد. به نظر نگارنده کتاب، انقلاب‌ها حاصل تنازعات طولانی ائتلاف‌های گسترده طبقات و گروه‌هایی است که منافع جداگانه و ظرفیت‌های متفاوت برای کنش و نیز منابع گوناگونی دارند. با توجه به ماهیت دولت مستقر شده در پس از انقلاب، مجموعه‌های خاصی از تضادها ممکن است حل شوند در حالی که دیگر تضادها احتمالاً باقی

می‌مانند (باید اضافه کرد بعضاً تضادهایی جدید نیز رخ می‌دهند و یا برخی تضادهای قدیمی تشدید نیز می‌شوند). از این رو برخی اختلاف‌نظرها و تنش‌ها در دوران جدید نیز به حیات خود ادامه می‌دهند. با بررسی وضعیت دانشگاه‌ها، برخی جنبش‌های جدایی‌طلب، فعالیت‌های گروه‌های کارگری، وضعیت بازاریان و نقش روحانیت در دوران جدید، میثاق پارسا می‌کوشد تا تحلیل خود از پیدایش شرایط انقلابی در ایران را در پیوند با وضعیت جامعه ایران پس از انقلاب تکمیل سازد و در راستای ارائه یک چارچوب نظری عام گام بردارد.

نتیجه‌گیری، نقد و ارزیابی:

نویسنده کتاب *ایران بین دو انقلاب*، کتاب میثاق پارسا را یک تحلیل برجسته از انقلاب ایران می‌داند. به گفته یروند آبراهامیان، پژوهش مورد بحث نه تنها مورد علاقه متخصصان خاورمیانه بلکه همه پژوهشگران موضوع انقلاب است.

میثاق پارسا که در دپارتمان جامعه‌شناسی دانشگاه میشیگان تحصیل کرده و در کالج Dartmouth به تدریس مشغول است، در کتاب خود یک نظریه ساختاری را در مورد علل و پیامدهای انقلاب ایران بسط می‌دهد و آن را بر انقلاب ایران به‌طور موردی تطبیق می‌دهد. او بر اهداف و ابزارهای در دسترس گروه‌های مختلف در جامعه ایران، قبل، در طول و بعد از انقلاب متمرکز می‌شود. برای پارسا انقلاب یک نتیجه مستقیم ایدئولوژی‌ها نیست بلکه گاه عوامل ساختاری نظیر ماهیت دولت و سازوکارهای اقتصادی و نیز منابع هر گروه، توانایی آن برای بسیج و میزان استقلال آن از منابع دولتی و نیز ساختارهای همبستگی در جامعه واجد اهمیت بیشتر از آن می‌باشد.

سرپرست مجموعه کتاب‌های *اقتصاد سیاسی*، میشل شوارتز در مورد کتاب مورد بررسی می‌نویسد: پارسا بر این باور است که نظریه‌های موجود درباره انقلاب، انقلاب‌های پیش‌تر را بهتر از انقلاب ایران توضیح می‌دهند. در ایران بیشتر معترضان از مناطق شهری بودند و دهقانان هرگز نقش مهمی ایفا نکردند و نهایتاً این‌که قدرت به روحانیت منتقل شد نه به روشنفکران. به لحاظ اقتصاد سیاسی، در دهه ۱۹۷۰ درآمدهای نفتی افزایش یافت، اقتصاد سریعاً توسعه یافت اما به نحوی نامتوازن. همزمان مداخله فزاینده دولت، نیروهای بازاری را تضعیف کرد و تراکم سرمایه را به امری سیاسی بدل ساخت. علاوه بر این، سرکوب نظام‌مند کارگران، سیاست‌های کمک به طبقات بالا، و حمله به مخالفان سکولار و مذهبی نشان داد که دولت در خدمت منافع گروه‌های خاص است. زمانی که دولت کوشید تا از طریق تحمیل کنترل قیمت‌ها بر بازاریان مانع اوج‌گیری تورم شود، اعتراض تاجران، مغازه‌داران و صنعت‌گران، دولت را به اتخاذ سیاست‌های

اصلاحی واداشت و این خود فرصتی برای کارگران صنعتی و یقه‌سفید، روشنفکران، و روحانیت به وجود آورد تا به بسیج در مقابل دولت دست بزنند. از این رو می‌توان گفت ویژگی‌های ساختاری باعث شدند تا نقائص دولت به محلی برای چالش با آن بدل گردند.

سرتاسر تحلیل پارسا در مورد کنش‌های جمعی هریک از گروه‌های عمده در ایران در سه دهه قبل از انقلاب نشان می‌دهد که چگونه ائتلافی از طبقات و گروه‌ها با استفاده از مساجد به مثابه مکان‌های اجتماع امن و تحت رهبری بخشی از روحانیت، موجب سقوط حکومت استبدادی در ۱۹۷۹ شد. در نهایت مطالعه پارسا به تضادهایی اشاره دارد که از قبل از انقلاب وجود داشتند و به نظر می‌رسد پس از انقلاب در شکلی تغییر یافته دوباره پدیدار گشته‌اند. بدین سان میثاق پارسا با تمرکز بر عوامل ساختاری، می‌کوشد چارچوبی تحلیلی فراهم آورد که هم در فهم انقلاب ایران به طور خاص مفید می‌افتد و هم می‌تواند برای درک کلیه دگرگونی‌ها و تحولات انقلابی مؤثر واقع شود. بی‌شک مطالعه او گامی مهم در پیشبرد تفاسیر ارائه شده در مورد علل و زمینه‌های شکل‌گیری انقلابات و نیز پیامدهای حاصل از آن می‌باشد.

مرور کننده: جواد افشار کهن، استادیار گروه علوم اجتماعی دانشگاه بوعلی همدان.